

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله اکرام الصلاة

مؤلف صاحب محکم خندان

مترجم

۱۲۸۴۲

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

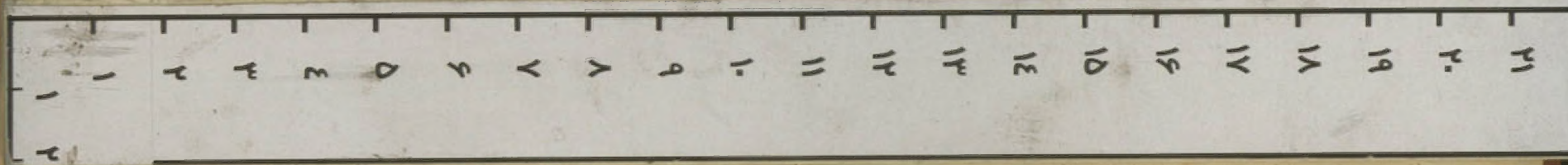
ساز و ثبت کتاب

۹۰۳۳۴

۱۷۷۸
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

معه

۱۴۸۳۲
۹۰۳۳۴



سکنات خیر و عافیت است پس بزرگوارند و بمانند از عالم این اند و زکوة و صدقه و کوفه
 هزاره از عالم ان بزرگوارند حالت خلق در وقت نماز و زکوة و حج و امر معروف و نهی منکر
 و سایر اخلاق جمیده و اعمال پسندیده حالت ان اینست که در برابر بزرگوارنده نذر و در
 دید اقبال و نهایت شرف اینهاست که در نماز و زکوة و حج و امر معروف و نهی منکر و کوفه و
 باقی جهات که بجز نماز در حال اقامه نماز و زکوة و حج و امر معروف و نهی منکر و کوفه و
 بنام خیر و عافیت قید است الصلوة یعنی نماز بخیر است پس این جهت قیام و رکوع و سجود
 عکس امام علیه السلام و تواجیه نمایند و نیز عکس ان بزرگوار پیوسته در اقامه الصلوة و زکوة و
 در ادا زکوة و هر وقت نیت توجه او کرد عکس ان بزرگوار در توجه است نه اینست که
 کعبه باشد کعبه نور خیر است در فضا عالم بهین و تابانست که اگر این را بشکند نماز و زکوة
 مغایر ان نور دارند ان نور در این بشکند نماز و زکوة است و اگر این بشکند ادا زکوة و زکوة
 مغایر ان نور دارند و در ان این بشکند زکوة بلکه اگر است غرض اینست چه باشد و در ان نور
 این و در این پیوسته در پیش و ظهور مانند افتاب که هر وقت این در مقابل افتاب باشد
 نور تابانست و در این و اگر از یاد ببردست و ان نور بزرگوار و شکند و در شکند از
 اقصای جهات اینست و اگر نقص در ان باشد ان نقص را جمع بپوشانند و باقی اقصای
 حسیه و قیامه و آنرا بپوشانند و ان بپوشانند و ان بپوشانند و ان بپوشانند و ان بپوشانند

اندر

نیست بجز پیوسته در گردش و تابانست و هر وقت که از شرق مقام نور میزند بپوشانند و
 و طلوع کرد و هر وقت از نظر تو نهان کرد و در کوفه افتاب غروب است و باقی رسید و طلوع و
 نیست بجز اینست و باقی نیست بجز اینست و تابان و نوران و طالع و درخت ان اینست
 حال اینست که بپوشانند و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست
 خیر و عافیت و قیامه و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة
 باقی اینست که هر که عباد کنند و بجز احوال ان در حال و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة
 ذرة شرک که بپوشانند و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة و زکوة
 عمار خیر باشد و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست
 سر و قرار است و کتب معتبره که در عالم یافت شود و تابانست و تابانست و تابانست
 که بزرگوار عالم را که اند و بزرگوار عالم را که اند و بزرگوار عالم را که اند و بزرگوار
 راجع مانده است و هر کس که در دوزخ در حال کنه اینست و تابانست و تابانست و تابانست
 که با وجود قدرت و خیر مواهب اینست و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست
 در جمعیت و قیامت باز خیر است و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست
 مال عباد است مال عباد و اگر در دوزخ بود و تابانست و تابانست و تابانست و تابانست
 نقصان را به از اینم دارم و خیر متعادلست و خیر متعادلست و تابانست و تابانست و تابانست

بطلان حال از این مقام مطهر عرض میکنم بر سر این دیار معرفت و دانش و بصیرت ناظران کرد
والله فوق بر آنکه صلوة بر یک از معارف و اشتغاف که تفصیل آن بکجا عوام نیاید از ولایت
عنا بن بطال و آنکه اطهار سلام الله علیهم است بکبر این مکتب و این مکتب ولایت و صلوة و صلوة
ولایت است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در حدیث خود از این مکتب فرمود که ای طایفه ای که از
و جند رب نام اله در است عرض کرد یک با این مکتب فرمود در معرفت بنویسند و این مکتب
عز و جلال است معرفت خداوند عز و جل معرفت نیست بنویسند و این مکتب معرفت
خداوند عز و جل و ما امر و لیقبحوا الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه
و ذلك من القیمة بغیر از شده اند مگر به نبوت محمد ص الله علیه و آله و او است حقیق و غیر مکتب
خداوند و یقیناً الصلوة بغیر بر یا دارین از بر یا دارین است و اقامه ولایت است
است که انرا امتحان میشود جز مکتب مغربیانی مکتب یا مکتب که خداوند او را از بر یا دارین
که هر یک از این مکتب مکتب نیستند و مکتب که مکتب نیستند و مکتب که مکتب نیستند و مکتب که مکتب نیستند
بنیاد مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
نا از این مکتب حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود ای مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
صلوات الله علیه و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
لوک و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است

هر کس ولایت فرمود بر یا دارین و صلوة بر یا دارین فرمود بر یا دارین و صلوة بر یا دارین
در کتاب عزیز است که مکتب الصلوة و الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه
جوید بر صلوة و صلوة بر یک از مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
و خداوند تعالی فرمود این مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
که ولایت نماز است و اقامه ولایت نماز و نیز نماز ولایت است و اقامه ولایت نماز
و از این مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
او و رعایت مکتب ولایت بیشتر و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
نیز مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
ای مکتب است که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
مانند کرم نماز و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
باجمله مکتب از اعمال مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است و مکتب که مکتب است
است چنانکه حضرت امیر سلام الله علیه در حدیث خود فرمود که مکتب که مکتب است

بیشتر متصرفان از منقطع از ماسوا و باین واسطه روحانیت و لطیفه او غالب است و
 و کیفه او مغلوب و قهر یکدیگر است که اگر متصرف است اما اتصال او برده اینست و در کینه
 و لطیفه بر اینست اما غالب است که در قهر منقطع است و کیفه او غالب و لطیفه او مغلوب است
 اما متصرف و طاهر و طاهر غیر است و در قهر و طاهر است و طاهر غیر است و در قهر و طاهر است
 و امثال این مقام هر چه بود و معلوم است که اجزای خود را روشن کند غیر از روشن نگذاشتن
 او در حرکت ناقص است و هر چه خود را روشن کند و قوت افروختن دیگر ندارد و تمام
 و حرکت تام است و معلوم غم روشن است و هم روشن کنند و غیر از این قسم معلوم و متفکر نیستند
 و با صفا که در بیان این قسم از اشیا مانند است که هم طاهر است و هم قهر غیر از این قسم
 اشیا لطیفه است که بدن طاهر است و طاهر مانند با صفا و امثال آن و قسم بی مانند نیز در
 و جس است پس قسم از این زنده است و هم زنده کنند و قسم خود زنده و باین زنده کنند و قسم
 نیم نیست و محتاج به طهر خارج اینست بلکه همه تند و در حال نماز و تکلیف نیاز
 در در با حضرت کاش متوجه بود هر چه قهر و عجزت و بارگاه طاعت و عظمت و قدرتی که
 نور و کبریا خداوند عالم است و فکر که خداوند احد بر حیرت و در و کمال و طهر و طهر است
 در حال نماز پاک و پاکیزه شود و بصفت خداوند متصف کرد و در جس خداوند را در طهر و طهر
 صفت خداوند بخیر است و متصف بصفت خود است و طهر که عجزت و عجزت و عجزت و عجزت
 عالم است

اینست
 اینست

عالم است و طهر است و هر کس در آن عرصه طهر هر چه حضور و از اینست که از اکثر
 غیر پاک باشد و جسم نیکو بر آن خاک نهد که پاک شود و پس در بر آن پاک شود
 و باین واسطه است که متصف بصفت ثبوت میشود و مخلوق با خلاف الوهیت مکرر و در
 اشیا و کربان و عاقله مغربان که بار و کمال عرصه قهر و حضور مانوس بود و در کینه
 احد شئون و وجوه است و طهر که در کمال حکم قدرت متفکر و متفکر و در کینه
 متصف زنده و به تطهیر طهر ظاهر بر در و از لوث اغیار اجتناب و طهر
 ان الله يحب المتطهرین و طهر و اب نوبه با کثرت از اینست و طهر و طهر
 و طهر و طهر از حرم کربای خداوند محروم بود و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر
 کرد و کثرت احوال او شود و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر
 بیشتر که در کمال طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر
 چنانکه در دعای که لا حسیب الا الله و الله یستعین به فی کل شئ و طهر و طهر و طهر و طهر
 متصف بصفت ان بزرگواران باشد تا مقبول کرده کار کرد و اینست و طهر و طهر و طهر و طهر
 و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر
 بر آنکه خود طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر
 شود و الا عجزت چنانکه مودان بود طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر و طهر

در این جزئیات هر که گفته هم او بسیار مؤمن است که او را و صلی الله علیه و آله و سلم
که بر این است جدی است که در بعضی از او اما سخن الله لا اله الا الله و لا اله الا الله
که زبان و او ان و در خبر دیگر است که اما التیون فاما و اما التیون فاما
جمله است جدی و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
بعضی بطور حقیقت است نه مجاز الا که در بعضی بطور حقیقت است
بعضی بطور حقیقت است نه مجاز الا که در بعضی بطور حقیقت است
استند بر مسجد است جدی و اما بر این و او و جدی و مسجد است
سلام الله علیه حضرت در بعضی از او اما التیون فاما و اما التیون فاما
نموده است و در بعضی از او اما التیون فاما و اما التیون فاما
پایه است و نظر است که بعضی از او اما التیون فاما و اما التیون فاما
التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
اولم و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
رب العالمین و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
بهیمنه جدی و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
است جدی و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما

الا صریح است بر خلق و بیعت است و بیعت است و بیعت است و بیعت است
و ان من شیء الا بیعت بمحمد و لا ان لا یقربون لیسجدوا لیسجدوا لیسجدوا
و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما
تسبیح می شود چنانکه می فرماید در بیعت اول الله ان رفع و دیگر فرموده است
و لا یسجد من ذکر الله بحمده و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما و اما
التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
عاجز است و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
انبیاء باشد و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
هر عالم بخلاف است و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
مسجد است و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
بزرگ و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
مسجد نقیصت است و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
سخن را چه بود و اما التیون فاما و اما التیون فاما و اما التیون فاما
در این عالم تشریف عالمها غیب است و اما التیون فاما و اما التیون فاما

عالم بالاست و شرف آنکه در جبر و کسایت پس **حجرت** نور **حجرت** است که
 در عالم جلای فرم و یکس که رفت تا عالم جادات رسید و از آنجا به بیت جادات
 که در دیدر لباس بقاع مبارکه و **حجرت** نور **حجرت** از آن نور و جلوه آن ظهور یافت و
 خویش چنان دارند و در آن می کنند و در آن قدرت منزلت است بقدر آنکه
 و باندازه رفعت است پس **حجرت** است که بقدر نام و مقام و مقام است نور است
 و در آن بزرگواران است و در مقام از خویش است و از آن نور و جلوه آن ظهور یافت
 داشته اند و در آن نور و از آن **حجرت** نور **حجرت** است که بقدر نام و مقام است نور است
 زید خورشید یا کفر ذات جامه پوشد و جامه لباس بدن او است اما **حجرت** نور **حجرت** نور
 زید از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 است و **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 طفر و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع و مرقع
 است خاصی بود که **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 چنانچه از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 است که قوار و نا غیبه در صدر است و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 خفر که در آن صورت است و **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور

بقاع مبارکه
 کوفه و حایر و منبر
 و در آن نور و از آن نور

ان گرفته است و است موضع را که و مراد از آن **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 کوفه است و پیداست که صور هم نبینا و **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 و کوفه نیز نه و در **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 کانی **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 علیه السلام است و حایر ظاهر و بایک است که **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 و **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 خضوع است و در آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 که **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 آنکه پس مقتدر آن بزرگوار و مضع شریف انقباض روزگار عظم **حجرت** نور
 است و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 و مقام بر **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور و از آن نور
 قصر و نام و آن بقعه مبارکه **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 که در آن و آن مجلای ز **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور
 برتر است و در حقیقت که **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور **حجرت** نور

و غروب مبد و ظهور منبطلت بنسبت علم فاسد بکثرت و حرارت علم از اینست که اینها
 نماز و واجب که باشد که بنسبت روز کار و پس از او بدل یا بخند کرد و طبع را از
 نفع بکشد بعد از این که بکشد در این عبادت استوار رفت و در زیر عرش خداوند عز و جل
 و از تصرف در علم باز ماند و غیب بان چنانکه خداوند میفرماید تعیس الله النهار و در این
 وقت خداوند جبر را افرید چنانکه در وقت غم فغان افرید و نماز در این هنگام فایده
 تا بنزد نایش خورشید غلظت با طرف سازد و حرارت و گرمی خود کثرت است و انفع
 و هر چه در وقت عصافاف را افرید و فواید غلظت نیز که بطلان سبب و نیاید و در
 مستعد تزلزل و اندام که در بد خداوند و در عمو و فخر و ظاهر خست تا بنزد که در
 از این جهت علم هر روز و در عصر روز کار و روشن و تنور سازد و در شب و غلظت
 از صحت افاق بر اندازد و در این وقت نماز را واجب است تا بنزد که نفع برسد و کار
 از آن که خداوند فرماید قطع و ابر القوم الذین ظلموا و اوجرتهم رب العالمین و فرماید ان
 الفجر کان مشهودا یعنی قرآن مجید که نماز فجر باشد مشهود است یا بنسبت که عبادت در آن وقت
 مقرب بشود و اما که روز سه جدت مرانند و هر روز حایفه نماز جمعه را در خطبه کنند و اگر
 روزی در این روز ایدج است و ایدج روز در این چنانکه در وقت مغرب و وقت الفجر و در
 و نیز در خطبه فرماید بوج الله النهار و بوج الله النهار و بوج الله النهار و بوج الله النهار و بوج الله النهار
 اوقات

اوقات پنجگانه که اوقات نماز را می که اوقات نماز را چنانکه است اوقات پنجگانه است
 و مباهرات اوقات در این احوال ایجاد است و طایفه قدرت خداوند است هر وقت
 است و در این که طایفه بیکان نماز را چنانکه باید در این اوقات بصورت که در این
 صورت چنانکه است شد و بجهت آنکه عالم هم از این طایفه است و بجهت هر روز و طبع است و در این
 که از این طایفه است نیز چنانکه است که در این بر سر این اوقات حیات بر کرد و در عالم
 خود و متزل و طایفه عالم شوند و از حصول این اوقات که احوال است و در این
 اوقات پنجگانه در روز عالم و لیدر علم از عالمها و جود است اما طایفه لیدر عالم جود است
 عقل پسند و ان اول زوال اوقات و جود بر مغرب حدیث است و معادل اول افاق
 است و از این جهت کفایت که اول و هشتم خداوند افرید و طایفه است و عصر و لیدر عالم روع
 و نیز در این طایفه مغرب است چنانکه روع بر رخ باین خفا و نقص است و در این
 و جود است و جود از او مقرب بقیه است و در حال حرارت است و در این وقت
 مقرب بقیه است و بار و طایفه است و مغرب لیدر عالم نفس است و حالت در این
 بین این است و معادل که اول و لیدر عالم طبیعت است و بهنگام که در وقت است
 و لیدر عالم است و در این است که احوال است و در این طایفه طبیعت و بنده و افاق
 مراتب باید بشیر الطیبه که هر روز و در صورت هم عبادات در نماز است که در این

و در این طایفه است که در این وقت نماز را چنانکه باید در این اوقات بصورت که در این صورت چنانکه است شد و بجهت آنکه عالم هم از این طایفه است و بجهت هر روز و طبع است و در این که از این طایفه است نیز چنانکه است که در این بر سر این اوقات حیات بر کرد و در عالم خود و متزل و طایفه عالم شوند و از حصول این اوقات که احوال است و در این اوقات پنجگانه در روز عالم و لیدر علم از عالمها و جود است اما طایفه لیدر عالم جود است عقل پسند و ان اول زوال اوقات و جود بر مغرب حدیث است و معادل اول افاق است و از این جهت کفایت که اول و هشتم خداوند افرید و طایفه است و عصر و لیدر عالم روع و نیز در این طایفه مغرب است چنانکه روع بر رخ باین خفا و نقص است و در این و جود است و جود از او مقرب بقیه است و در حال حرارت است و در این وقت مقرب بقیه است و بار و طایفه است و مغرب لیدر عالم نفس است و حالت در این بین این است و معادل که اول و لیدر عالم طبیعت است و بهنگام که در وقت است و لیدر عالم است و در این است که احوال است و در این طایفه طبیعت و بنده و افاق مراتب باید بشیر الطیبه که هر روز و در صورت هم عبادات در نماز است که در این

این

اوقات بجهت نماز را مقرر فرموده و خضوع را فرض نموده **اینست** سرهایمانه عرفی که گفته اند
 اینست باید پیوسته در عبادت باشد و نماز هم از عبادت است لهذا در حکم اوقات که
 معرفت آن از برای هر کس ممکن است نماز را مقرر فرموده تا اقامت عبادت نماید مثل آنکه وقت
 آنکه بسبب طمس غلظت مشغول نمیشود و عصر همین است و وقت مغرب نیز در عصر است
 قرص اقبال فحش در باب موه مشرقیه واضح است و وقت غروب هم بسبب غلظت
 نجوم و غلبه زوفا و صبح نیز بسبب طالع فجر بر غالب خلق انکسار است بنابرین
 اوقات حکیمه و انصافیم عبادت نماید و خود را منور صلو و صراط زوفا
 بمساجد و از آنکه بدان واسطه در این اوقات ممکن از عبادت شود و در این
 از ستر اوقات در این مختصر کلمات کافیست و بجهت تائید سخن **مانند** و بجهت آنکه در
 است او را در باب **مانند** است و آنکه هر چه بقا با کمال صلو و صحت عصر و اوقات
 اطهار است لهذا عرض میکنم که شرف این نماز با بجهت آنکه در نماز از برای چهار
 و یک مرتبه قطب از که عرض است و اولست باعتبار صلو و طر که در نماز فریاد حافظ
 الصلوات الصلو الوسط و غیره طر است و طر و قرآن و مثل که قلب عالم احوال
 چنانکه فرموده اند العباد و طر اکمل و در قلب الاحمال در و طر است خانه کعبه در این عالم
 در بدین از برای نماز و طر نیز له قبل است و در قلب بنا واقع است و در و طر که اوقات

برسد

میرسد و سایر چیزها نیز از این میشود و نور آفتاب کمال قوت دارد و علم از کمال حرارت
 آفتاب قوت تاثیر نور با نهایت حرارت و سختی است و این جهت نماز ظهر و عصر
 خدا صلی الله علیه و آله هر که عصر آن بزرگوار عصر ظهور انوار و نور است و اما از این وقت
 بنور در بالای سر عیسی بعد از این قوت اطراف و جوانب عالم بشارت میشود و
 بابرکت آنحضرت روشن و کم بعد و غمندان بزرگوار ظهور خدا و طر هر روز در کمال
 و این کمال بروز ظهور داشت و سیه انوار و ظلمات و حجب منافقین و کفار جزا و
 شایع و نیت خداوند قسم با آفتاب میفرود که در حسن و ضعیف این قسم بنی است
 صلی الله علیه و آله و در این بزرگوار و نماز عصر تا نماز ظهر است و طر است و در
 است که آفتاب از سمت الحسن میاید که در حیرت و ارباب سیه فیت شایع و سیه حیرت
 او که دیده است و طر و ظهور آفتاب ضعیف و قوت بر صمد است و بعد از او یکایک
 حرارت آفتاب از صبح تا زوال از زمین بالا رفته و در این آفتاب زمین است و
 آفتاب ضعیف گردانیده و حجاب و شمس اعلی و با و طر و طر تا خاسته بنابر جهت
 نماز عصر بنور آنحضرت صلی الله علیه و آله است هر که ضعیف و یا بجهت صلی الله علیه و آله
 و چنانکه خداوند میفرماید و الشمس و الضیاء و القمر از انوار الیف قسم بنی و سیه حیرت
 و سیه انوار و ضعیف را میفرماید و القمر انوار و الضیاء و الشمس و سیه حیرت و سیه انوار

آنکه در بعضی مقبول است و در بعضی شفع و در هر که حضرت امیر و در هر که حضرت خلیفه
 مختص است بهمان قدر که تقاضا شود **مانند مساوی** و از جهت مقدمات ظاهر است
 و در این مقام هم باختصار عرض میشود بدانکه خداوند معبود است و خلق عابد و عابد
 در حین عبادت و معبود نماید و آنست که عابد رویان جهت غایت در خطایست
 و نماید قبله جهت عبادت است و **آمین** خداوند در جهت از جهات نبی خلق است
 جهت نمایند و با خداوند خود زبان خطاب است نیز و شفع که در جهت است و در هر که
 بسوی جهت نماید لهذا خداوند عالم محض حق و کرم در این عالم ظاهر که شفع از عالم است
 است جنی از جهات که بر کثرت و بخت را جهت عبادت و فقیه حق گردانند تا رویان
 نمایند و جان نیز بر خاک مذلت نمایند و بخت خاک را جهت است قبله عالم و **عابد**
 و جهت عبادت خداوند متعال است و جهت بند را مراتب بسیار است و در هر که
 باید بوزن بند که خیزد و در هر مراتب معبود و **الاعلاق** خداوند است و در
 همیکه از آن مرتبه را شجره از هر سر و لهذا میباید در هر عظمه جهت عبادت و در هر
 مرتبه رویان جهت دارد و خداوند خلق را در هر مرتبه است پس ظاهر عبادت و جهت
 و جهت آن **عبد** باطن کعبه و طبل باطن او متوجه بر باطن طبل کعبه و چنانکه در هر مرتبه
 و در هر مرتبه بهمان است همچنان هم مراتب قبله در غیب این کعبه بهمان است و جهت

شعر کعبه که مقصود جسم است و مقصود جان صورت و زیر و دراز
 در بالا و مثل این حکایت است **آمین** روح غیر از جهات و دست اعضا است
 بعد و اعضا لا بد از توجه بجانب روح و استمداد از او بعد لهذا روح به جهت
 در عالم اعضا جهت خویش و قبله اعضا قرار از او تا به از اطراف روح جهت فلان
 و از جهت عرض حاجات با روح نمیکشند و از او استمداد جویند و بنده **آمین**
 اعضا با اعضا و جوارح فرمان داد که هر یک اعضا که بخوانند بجانب روح کشند و
 گفتگو نمایند و در نیاز بجانب قلب دارند زیرا که در هر مرتبه یک بنده هر چه از
 جهت محصور است و در هر مرتبه جوارح عالم و از جهت خارج و **الاعصار** جهت است
 در کار است و مستلزم است و جهت بر کثرت و دست پسندید و جهت قلب و جهت
 که قبله انوار است پس از هر مرتبه انوار در جهت بودند و جهت ممکن از توفیق بهر جهت
 و لهذا اش نهان محض عنایت است و جهت انوار جهت راجع به جهت توفیق و جهت
 قرار داد و در هر مرتبه انوار را در داد که جهت ما کتم قولوا و جویم **آمین** و در هر که
 رویان جهت نکند و بعد ظهور است و قرار نور و قبله حاجات و جهت طاعات و جهت
 از انظار سیر و در است و از حوصله ادراک از درون حال **آمین** بندگان و جهت در دنیا
 بعیت عدم مناسبت با خداوند سبحان از تفرق و توجه بجهت رحیم جان محرم بعد و با

نم

مانند

انوار جلیل و غنیست رب العزیز معدوم چنانکه فرماید ان الله سبحانه و تعالی انوار
 واحد و لها الحروف حجات اجتمع انهم اليه بقبره من خلقه لهذا الابرار خلق و طبعه نیز
 حال عبادت جبهه ظاهر و اواراد و انهم غیر از معبود است و معبود خداست و از انچه قبلاً
 و عالمیست و سبب خلق بخیر اندر جهان و مبدء وجود است و همه معبود و بجا افتد
 اکرم خداوند عالم و بدون او جبهه جانب انقباض باطن طاعت و عبادت و توحید بعبودیت ظاهر
 مجله بضم این سلسله بحقیقت از خصوصیات برتر است و مقصود از اینست که با جان بند که از بر این
 جنس است و مشاخص آن ظاهر است و قبلاً ظاهر که بهر آنکه یک از زبان و در طاعت
 و در عالم زبان و طبع ظاهر شرف از همه آنها حایر است و سبب است بعد از آن که
 درین عالم بعد از این تقدیرش از همه بالاتر حایر است و سبب است و از همه شریفتر
 و حایر غیر از اینست از بر این کوفه و کوفه غیر از اینست از بر این مدینه و مدینه غیر از اینست
 کلمه و کلمه غیر از اینست از بر این تقدیر و منراف که یک از زبان از همه آنهاست و در آن
 ابو القهر است و در آن کلمه ام القهر است و در شرف از همه است و مانده زبان از کوفه
 و کوفه مقام کور است و کلمه مقام حجت و همه زبان طبع و طبع از این نور و در حجت او
 شد اند و در اینها نور است و در اینها حجت یک زبان یک کلمه که در عالم خدایا
 و ارض طبع است و تقدیرش و کلمه و مدینه و کوفه و طبع از کان چهار کلمه عرش مثل خداوند

و درین حایر غیر از اینست از کان انماست و اینها نیز از طبع چهار کلمه
 و حایر غیر از طبع است از کان تغییر بزبان و در این کلمه و طبع از کان
 مردان افتخار میکنند افتخار کرد و خداوند فرمود از زبان که هر کس که از کوفه
 تر از او فرماید **مقتضی الرجال قوا لوالیهم** ان الله ابو القهر شرف از لم القهر است و در
 همه زبان است و روح شرف از بر اینست و جان بالاتر از زن و در اینست از همه زبان
 شکایت به بریت چهار هزار بار و ماد از اینست و چهار هزار سال میت و چهار هزار
 هر مرتبه تغییر بسیار آورده اند و در این حایر از رفعت و عظمت و مقام انعام عظیم
 مجلای این شرافت و عظمت منزه که حایر و کوفه و مدینه و کوفه و کلمه و کلمه و کلمه و کلمه
 است فرمایند حضرت صادق سلام الله علیه در جواب آن که عرض کرد که در زبان که در این
 از زبان کلمه است اعلم از آن چرا قبلاً و مقصود حاج و عجز باشد و در آن کلمه که در این
 با آنکه از کلمه است آنست که حضرت امیر علیه السلام فرمود که اگر از کلمه خدا را در حجت
 فرموده بود طبع قدم او بود و این جواب صحیح در اینست که اگر مصلحت نبود که کوفه باشد
 اما قبلاً و بعد از این بود که مصلحت است که قبلاً کلمه باشد و بعد از این کلمه باشد
 که کلمه که در این زبان منزه است و با این منزه از اعضا القلب و از جبر روح و نوبایحی
 بیش حد که اگر روح و قوه یکسان بود در این عبارت کلمه است و عبادت منزه از این

مجله که بدین جهت بدست گرفته و در بیت المقدس بنهاده و منعم است و بعد از آنکه
 اطفال این مقصد از جهت انقضای حق الکعبه همه ابدان از خاک و بنده اعضا
 قلب خاکها که است و اعضا از فضا طینت قلب افریده است و چنانچه نام القرآن
 از این جهت که حق تعالی اولاد از نیت نماید و معتدله اند که در این نوعی
 اطفال در دهن موضع رضاع هستند و در بجانب بیت المقدس که در آنجا
 مردم پس به دریت کشیده اند و آنها که شلایع گیر و شتند و آنها که بت پرست
 قید این حبسها نموده و از این جهت مردم میروند و این مقدس هستند و از قبله
 بعد که قدر بین مسلمانان و اطفال اعتدال نفی گرفت و امور بتوجه بجانب بیت
 و از دامن موضع بدین مادر آمدند و در حصانت او هستند و در حال است
 منوال خواهد بود و میباید که نفع کبر و طبایع این انس بهر باب
 احتمال خطرات که خداوند در حق این امور فرماید که اگر کعبه خود گیر
 و توجه بجانب او نماید و نیز ظاهر بیان جو و اگر قدر فرماید که در عرض کعبه که آن
 هم قبله جاریست و است سلام الله علیه و مقصود از توجه کعبه توجه جاریست و بطریق
 بتوجه نسبت است که این بر قرآن قیاس است که در بیت و صدیق که در حق کعبه است و
 آنکه درین است و در وجه است که نویسنده است و مقصود توجه در حق است و در

که توجه بغیر از این نماید و در خود را سمیت حق را در کعبه توجه بطریق
 است و توجه بهر جهت بتوجه کعبه نماید و توجه کعبه توجه کبریت پس قبله و قبله افق
 و ظهور آن قبله است و از این جهت که نام القرآن است و ظاهر ظهور اصل و کعبه
 زمین از این جهت که این است و نیز فرماید از ریزه که این است ظاهر است و این
 مادر بیرون میاید که هر چه مانده از صلب پدر است و باطن این است که کعبه است
 و کعبه بتفصیل و تفصیل از صلب پدر جمیع درخت بتفصیل است و بتفصیل
 است و در حق حضرت سید الشهداء و کوفه ذکر حضرت امیر مسلم الله علیه و در حق
 رانده است و آنکه در کعبه است پس نسبت آن سه زمین بکعبه نسبت قرآن یا نه اظهار
 اگر چه هر فاضل قرآن میباید که موافق حدیث مومنون قرآن است و کتب
 قرآن نیز تجلی است و در کعبه است و آنهم از قرآن حرام غیر مفسد و در تعبیر کرده و عالم
 مظهر کن اولیایان است و سر توحید و ران تمام ظاهر شد و درین مقام و در مقام
 و کوفت مقام سیم و کلمه است مقام چهارم و باب اول است و خلق باینجه فسر مقام
 از این باب توجه نمایند که این اول باب عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 پروردگار است که در کار و در حق خلق و ظهور خالق و قبله افق و در حق
 وفاق و محکم و طواف خام و عام و آن مقامات و فکر از این روایا بر سر و بتفصیل

بالاتر از همه ارکان است و مقام خاص و ظهور و عبودیت و بندگی در آن مقام است
 در مقابل رکن چهارم که رکن ابراهیم است و امانت روح و سرور و لذت و برکت
 مستطاب بر این کیفیت چهارگانه در همان منور بر ارکان این عرش و آن بنین عرش
 خارج و بیرون است و هر یک از این ارکان مانند من است و نیست مانند جان در عین
 از عرصه ارکان است بعد از آن خداوندان نور البقریه مبارکه بر سر هر یک از ارکان
 بکر و در باطن کبریا بر آرد و در حق عرصه عظیم از سبایه صورت و تقصیر و
 و خلق با قاضی و کفایت و مظهر و هم از من و هم از من و هم از من و هم از من
تفسیر چنانچه در ارکان نماز را بقدر و تقوا و استقامت و استقامت و استقامت و استقامت
 و در صلوات الله علیه است و این ارکان است و تقصیر از نور کعبه است و عین کعبه
 اختلاف انظار و وجود اعتبار هر یک از این ارکان است و خط از خط است و خط
 از مقامات سادات چهار علیهم صلوات الله علیهم است و اعتبار هر یک از این ارکان
 منسوب بحضرت امیر اسلام علیه السلام و اعتبار هر یک از این ارکان و اعتبار
 کعبه و منسوب بان بزرگوار است و بکذا است این ارکان بحضرت مجتهد و استقامت
 صلوات الله علیه با حضرت قائم علیه السلام و هم و هم و هم و هم و هم و هم و هم و هم و هم
 و بر کان و ولید و منافذ و خصال است و اینها است و کفایت رفت و آمد از هر دو جهت و استقامت

مانده

تذکر بر و در حوزة مناسبت کما میفرماید و هم بر این ارکان باین چهار وجه مبارک است
 و از رتبه ساریه در این ارکان منسوب بحضرت محمد صلی الله علیه و آله است و این ارکان
 بمنزله چهار ارکان عرش است و در هر یک از این ارکان منسوب بحضرت محمد صلی الله علیه و آله است
 بر رتبه ساریه در این ارکان منسوب بحضرت محمد صلی الله علیه و آله است و این ارکان
 از اسماء السلام علیه السلام خوانند این ارکان است و مقام چهارگانه آن امام علیه السلام است و در حجاب
 که مقام امانت و ابواب و میان باشد و نیست مقرر است فوق این نظام است
 تعبیر عنوان او را میخواند که این ارکان است این ارکان ایمان باشد و غیر از حدیث و استقامت و استقامت
 و ولایت و منسوب این ارکان است مقام ارکان باشد و منسوب که این ارکان است و استقامت
 کاملین شیعیه باشد مانند نقیض و خیر و بخاری و غیره و کذا و منسوب و استقامت
 و بعضی از اینها را نیز دانسته ایم و لیکن ذکر این فقرات کجا متلفه و مختص است بر این
 منسب کرد و بر کفایت **مأثرة** بدانکه در چهار احوال نیز بسیار است و بعضی از آن
 هر از فوق افهام معلوم است لهذا ممکن نیست که آن وجه در اینجا ذکر شود و چند وجه دیگر
 نیز معلوم است که از اینها نیز است که نماز و استقامت در اینها با این چهار وجه است که نماز و استقامت
 اوقات منظمه قرار داده است پس چه تفاوت در اینها لازم است نام برد که
 جماعت را به چشم منسوب است اینها میگویند و مطلع گردان و اینها میگویند و اینها

که در این چهار وجه است
 منسوب بحضرت محمد صلی الله علیه و آله است
 امام علیه السلام

و در روز روز را دوشدا و در کشنده و در عالم با نماند چنانچه بر شیندن زین و فیل
 و در مضمون حدیث بعد و ظاهر است الا انهم باید که بجهل میگردند که سران فیه و
 بدان که سبب این فقره آنست که در صد سلام فرقه مسلمان بجهت عدم شروت و کثرت
 فقر و نفاق دست میزنند و در شیندن و از آنجمله در شیندن این احوال است که اول
 افروختن چراغ نبود و ساجد مانند امروزی بود که در آن قدری با و چراغها افروخته بود
 از صدر دل صاحب مسجد و محرابی باشد و مردم بدانند و حضور باینجهت در مسجد
 باین فقره است که نماز را در شب بجهت آنکه بجا آورند بجهت آنکه عین شد و در روز
 بجهت آنکه در شب بر صحنه جلال و بلا و جاری و له اسکیال که است این است چگونه شد
 که بجهت علی خیزد در میان حاضر معین امرش یعنی بود بعد تا روز قیامت و همه عالم
 علت آنست که جب اعمال از مبدی فاض جاذب و دوستند و در شب و در روز
 روح حاضر است و هر یک از اعمال که نیک و صواب است جاذب روح الایمان و در روز و در شب
 و رضا خداوند است و هر یک که شر و خطا بر کس است و در شب و در روز خداوند علیه السلام
 بجا آورده است و در شیندن بر در کعبه که از حب و طیب است و جاذب روح و در شب
 حدیث است باینکه بزرگوار نیز جاذب انروح است هم بجهت آنکه ان حدیث صورت است
 جاذب روح و غیر هم بجهت آنکه صورت صورت تا سرافند است و اقدار جاذب روح

و بعد

و بعد پس این است باین علت در هر است جاست اگر چه چنانچه افروخته بود
 گذارند و بجهت آنکه که بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه
 و بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه
 حرارت میبود و در روز روز ظاهر است حرارت آفتاب و در شب کرم میبود و باطن
 چنانکه میبیند که ظاهر این کرم است و باطن آن مانند حمار و زبیر زین کرد و در شب
 احتقان حرارت فاش بر روی ظاهر بدن سرد میبود و باطن کرم مانند سطح و در شب
 پس در روز از این باخفاست که در شب حرارت اندک بجهت آنکه اعتدال باشد
 شب بجهت آنکه در شب باطن سرد میبود و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب
 نماید و اگر کسی بجهت آنکه در شب از اعتدال خارج میبود و خداوند امر بجهت آنکه
 اینجهت بزرگان بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه بجهت آنکه
 اگر چه در روز است بجهت آنکه در روز و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب
 پس در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب
 شرح حال خود را بنویسند و در نوامیس روز و در کمال استماع نمایند و در شب و در شب
 روز اجتماع میبود و قضا و کثرت و از و طعم است و در روز و در شب و در شب و در شب
 شبیه شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب و در شب

وفاقت و جابر جمعند پس باید فرات بجز کرد تا بر کس بیایات اتفاق نفس عمرت کند
و جمعه روز عبرت تذکرت کند در آن روز باید چه بفرات کرد و اگر چه جرات
و سبب دیگر موافق خبر نیست که اجبار بجهت آن برقرار است که نام حاصلت نماز گذارید
فرامیکنید و بر ملا میگذرد و بخیر سبب است تا در خبر نیست میگرد و در کمال
نست و در روز معرفت باشد استیلا از نور خداوند و ظهور انوار الهی در روز مانع از تقرب
آنست که طبع ناز بخلاف فرات است و پس اگر چه نیست اما ناز و غلبه نیست
خداوند فرماید الله و یا الذیخ استوا و ایچهم الطال الانوار والذیخ کفر و اولا کلام
یخرجونهم من نور الطال اولک اصحاب النار هم فیها خالدون پس نفس در مجموع
مناسبت باشد نیز و یک منسوب بخلاف روز و خبر نیست و در شب نیست و کلام خداوند
و حال آنکه خداوند در کلام خود بجهت بجهت آنکه کلام خداوند نور است و تقرب میسر است
باید نور از ناز و در شود و بهین جمعه در شب بقیام و عبادت نیست از روز نیست اما
نست و نور و در شب نیست که شیاطین در شب بسیارند و در روز بجهت غلبه نور کم و خوف
شیاطین در شب نیست روز نیست پس باید در شب چه بفرات کرد که خبر و شیاطین فرات
و چنان شود که مانند روز در مقام انوار خداوند است و این است یعنی که در روز و شب
مردم آمده نماز کرده و شب است که انوار خداوند از نور و چنان میبود پس باید نماز کرد تا
نماز

نماز نماز جبر که مضافاً انوار کرد و اما روز جمعه بجهت اجتماع که موجب ترک است و خبر نیست
باید چه بفرات کرد تا شیاطین فرات کنند و پس چه شود و در جمعه روز جبر است
که فرات است و در جبر نیست که نماز بار او عالم انوار و ظهور نور غفلت و جلال و کبر و کمال
و در انتقام که نیست بر او میرود و اصوات خاموش میگرد و چنانکه فرمایند الاصوات
للمرغم فلا سمع الا هکذا باید در روز جمعه چیز خود غافل شست نماز خود ترک عالم
جبروت است که حقیر باشد فصل در نور ظهور غفلت و نابش انوار احسان و قد است ناب
و چنان خاموش و چنان است پس زبان حقیر در آن دکان و خاموش از نطق و بیان
لنوار ظهور و اخفات و شوم هوای نماز و غیر منسوب به عالم ارواح است و در عالم
اگر چه در کمال محبت و محو و نور و کثرت و شهود است الله بیت قرب بلا عقل خدا
در کمال رقت است و کثرت آن نزدیک به وحدت و معبود در حکم عالم معارف است و باید
فرات با خفاست باشد اما نماز و تقرب منسوب به عالم نفوس است و عالم نفوس در شب
بمقام ارواح است و مقام ارواح نزدیک به عالم حقیر لهند اندک روشن و کمال است
و برزخ مابین ظلمت انوار و بقیه کثرت نیست لهند انوار و وحدت و ظهور و نور
در کمال ضعف و نور است پس اول وقت استیلا ظلمت و ظهور کثرت است و عالم انوار
بجهت کثافت نیست و غفلت تو نیست چنان میان واضح و صوتی است و غلبه نور است و

بر قسم پس بخان اعمال مسلمند و بدان اعمال غیر صالحه مس ممکن است مراد از غیر صالحه غیر
 محبت و اتصال و رجوع به بیجان بلذ از تنبیه گرفته تا از تنبیه و غیر مؤثر و مختلف
 متذکر از مزاج است سخت با بر تکریم میگوید تا بگوید که خداوند از همه چیزها بزرگتر و جلالت
 است و کس باز که او قدر و جلال و کبریا و عظمتش را نداند که ملک ملک و القادر
 ما اقدر هم علیه منفعتی که چه عرض میکنم بعد که ندیده از خلق رسید و خلق را منفعتی که
 خدا را اندید باز میگوید **لا اله الا الله** غیر اگر در غیر و امام و سایر عزت از بزرگان
 و کلام قدر و جلال هر بافتی کمال خام کن و بدان که احدی باز که خداوند
 بزرگترین و اوست خداوند احد فرمود و همه خلق از حبیب و سرایان و اولیاء
 بندگان اویند و از او مرز و بند و هیچ سخن یا چار رسیده بهتر از این بزرگتر
 حدیث است که از امام سلام علیه رسیده است و بعد از آنکه میگویم تا بهر در و در **بسم الله**
 بدانکه خداوند حق علیه رحمة و با غیب فقرات امانی خیر و فقرات او است و غیر معقول
 جزا عرض میکنم و نیز که حضرت سید الشهدا سلام الله علیه فرمود که در سجده حضرت
 امیر سلام الله علیه نه بگویم و مؤمنان را رفت بخانه که گفت **الله أكبر الله أكبر** حضرت
 کریمند و با کبریا حضرت کریم پس آن بزرگوار فرمود که ایامید اندید که مؤمنان چه میکنند
 گفتیم که خداوند عز و جل او را هم است فرمود که اگر بدانید چه میگوید مرا شنیدم که فرمودند که
 خواهد

مؤمنان

خواهید که پس از برادر قدر مؤمنان **الله أكبر** معنی بسیار است که از از نهان است که قدر مؤمنان
 الله أكبر و واقع میزد بر قدم خداوند و از آنست و بهدین و علم و قدرت و هم و کرم و جود
 و عطا و کبریا و پس از مؤمنان **الله أكبر** میگوید خداوند است که از برادر خلق و
 خلق محبت او نمون است و از او است و جزای از برادر خلق و بزرگوار است و جود خلق
 و اوست اول پیش از هر چیز و او را که شکر و باطن است از برادر هر چیز که هر قدر که در دنیا
 که غیر اوست فخر است و معنی **الله أكبر** نیست که علم و جبر است و دانسته است علم بکمال
 را پیش از آنکه پیدا شود و معنی **الله أكبر** بر معنی علم و کرم خداوند است پس علم فرموده است
 که ایامید اند و وضع فرموده است که ایامید اند و در یوش اند که کما بعدیت که غیر مؤمنان
 کرم و وضع و هم تعبیر بعقوبت غیر فرماید و وجه دیگر **الله أكبر** یعنی خداوند و جود و جود
 و کرم و فعال و وجه دیگر **الله أكبر** تعریفی که از خداوند است که کما مؤمنان میگوید خداوند
 از آنست که وصف کنندگان او را در آن کنند و وجه دیگر **الله أكبر** نیست که کما خداوند
 اعلا و اجبر است و نیاز از بندگان خود است و جبر با اعمال خلق خداوند را و کما مؤمنان
 که استمدان **الله أكبر** سلام الله علیه است که شهادت جایز نیست که معرفت او از طریق
 مرکوب میدانم که معبودی جز خداوند نیست و معبودی جز خداوند و معبودی باطن و ظاهر
 میکنم زیرا که خود بخود در علم است **الله أكبر** نیست خداوند که نهایی از خداوند

و مقام شایان تفریح و قنار از خود بقایا برت مسخر از خلق بسوخت و کبر در استقامت و صفات الهی
و استقامت از قیود غایت غیر نامتناهی و متناه و جلال حضرت متعالی از انوار الهی
سفر و در این سفر اول مقام یک کسب عیون در پیش بانیرس و اول مقام یک کسب عیون است
افاق نفس و سر و دست جلوه کلمات مقصود از این محراب و نور نماید و بدین روشهای که
بارها ملاحظه فرمودید که کبر یا خداوند است و در آنکه اظهار انوار الهی نور کبر است و در آن
علم و حیوانات و زبانیان چنانکه علم نور عفت و دریان است و محل نور جلال و سواد
و نه از هر سفر اول مقام یک کسب عیون و ثبوت انوار رب و علم انوار عالم جسم است و کبر از برای
بزرگ در صفت و سمانه کسب عیون چنانکه خداوند فرماید لله الکبریا فی السموات و الارض و در
خداوند در سمان و زمین و ملک کان و زمین است و نه از کبر فرماید خلق السموات و الارض
الکبر منی و کبریا از حضور و سواد است چنانکه خداوند فرماید قدر ایست الکبر شهاده بقدر
قدر الله یعنی چه چیز بزرگ تر است از الله شود و بدینا بعد فرماید خداوند بزرگ تر است از
کبر یا در عالم جسم است و افر نور است که از برای کسب و نظر کنند چنانکه فرماید اول انوار
در وصف حضور مقام کبر است و الله کبر و از خبر است و در حدیث دیگر است که
در حدیث امام علیه السلام فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر
فهم که الله کبر و از این نور و صفات کبر بسیار است و نوع تفسیر بیان در حدیث است

سیاه

مرید و کسب عیون الله کبر بجهت ان کسب عیون الله کبر کسب عیون که نماز گذارد و کسب عیون که نماز گذارد
نماز و کسب عیون که نماز گذارد و کسب عیون که نماز گذارد و کسب عیون که نماز گذارد
است که مستفاد از حدیث است و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
مت باشد و مقام هر یک نور از خداوند باز دارد و در تفسیر آن و تفسیر آن و تفسیر آن
در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
خداوند و حضور در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
احسانند و همه منافذ و لایعین مهابت علیه السلام است که خداوند فرماید الله کبر
مکمل احد و مقصود است نور و در حدیث دیگر فرماید الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
الدعیه ای است که از حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
بر از خداوند و مراد از عبادت در این مقام طاعت به هر یک الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
در این مقام ولایت است و اما حدیث دیگر الله کبر است که نماز را کسب عیون
یا شیخ یا حق و حق بهتر است و لکن یک از آنها واجب است و یا شیخ یا حق
اكتفا من ان کرد و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
گذارد و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که
حرام گرداند و در حدیث دیگر فرمود که الله کبر و در حدیث دیگر فرمود که

[illegible]

نیز فرمود و در مقام چهارم این نیز گفت و اینست سند الجرح میگویم که اینم که نه است
 که خداوند را بر این رسید سند السلام علیه فرار و او است و محض کرات از این کوا که نه است
 شد و هر صورت تا بر اسم سلام علیه جاز اینج خبر و رضوان است لهذا باید که
 کرد و انکه که در این عالم حکمت بسیار است چنانکه بعضی از اینها را عرض کردم و همان مکمل این
 اخبار که گفته شد منافقین بلکه بر اینست صدا و هیچ امری در میان خبر و نه است
 و بعد و هر چه مختلف است با آنکه کم باشد یا بسیار باشد پس هر اینها که گفته شد
 این نیست پس منافق را اخبار نیست و هر امری که بطور افعال عرض شد حال
 و تغییر بر اسم الله و هر چه در شرح کرد و در هر چه خوف الله که گفتار است و الا اخبار نیز
 فقرات در نهایت افعال عرض شود مانند بد آنکه اگر خداستیم که نفس جسم الله
 و هر چه بطور ثابت و ثابت عرض کنم مشهور مقدار و که در این خبر
 گفتار است و با آنکه بعد از اینست آنچه مقصود است شرح شود پس ثابت است
 رساله چند که در شرح این فقرات عرض میگویم و هر که تفصیل کند مستخرج مالا الله و و
 نماید و در شرافت اسم الله و فاعله الکتاب میان پس که شرح آنچه در عالم بجای است و و
 چنانکه خداوند فرماید و قیسه بیان کلمات و آنچه در افان است در حکمت و آنچه در حکمت
 در اسم الله است آنچه در اسم الله است و در باب اسم الله است و در هر مرتبه که فهرست المشهورات و و

بسم الله الرحمن الرحيم واما سرانجام خبر آنست که بعد از آنکه شخص مختص که امور مختص
عبودیت است مقدمات خبرت که نماز و نیت است بجا آورد و حضور یافت و آن
مرسید و آغاز خاک رود و در شایسته حاجات و مطالب نماید چنانکه شود و سبب
و حضور رسید و در آنجا خبر است در رویه بند که و طاعت چنین و حال فدا از بیان
سخن در بسم الله است و بعد از آنکه بسم الله مقدمه در کار است و مقدمه نیز که
بر کافران داده نماز که هر که را مرقوم دارد مانند لفظ زید مثلاً و نیز آنست که گفته شد بعد از آنکه
بخط از خط طاهر نگار و آنکه بسم زید است حال عرض میکنم که این کلمه سبب دارد که
بنکار نهاده و زید زید یعنی پادشاه و غیره و دو لازم نیست که حکما باکر نباشد بلکه
بکرانی الوان که نهاده شود زید زید است و همچنین بالبداهه لازم نیست که بخط مقدر
نهاده شود بلکه بکرانی خط معروف و غیر معروف که نهاده شود که در زید زید است
میکنیم که نوشتن باکرانی شرط نهاده شدن زید نیست چرا که اگر کسی در جری این است
و امثال آنها را کلمه زید را بجهت بخاری یا زکر و امثال این بسازد آنکه زید
بیر و زید و غیره و چنانچه شکر از زبان او که بر سر سینه بجهت میگوید لفظ
که از جری آنکه از فقرات ساخته اند بلکه عرض میکنم که اگر کسی قطع از کون و کون
بر دارد و بخند از او یا و ال قطع قطع نماید بعد از جری آنکه از فقرات آنکه از فقرات

در روی

در روی آنها پس سبب قرار زید و نحو و فرا با هم است که در روی زبان گذارد آنکه زید
و تفاوت نمیکند چه از اینها و چه ساخته شود چه از زبان این و چه از زبان آن
به حال کلمه زید است و نیز که خط خاص در کتابت زید نیست و کتابت این قسم
خطوط ممکن است و بجا معروف و غیر معروف هم جایز است حال اگر کسی خطی را
که در آن خط کلمه زید باشد آن را بکشد چنانکه از امثال بکشد آن را بشود و با بکر
که بکشد و در آن بکشد با کسر آن و از قطع کونست این کلمه را بکشد و بجهت کلمه
آن در حرف آخر حرف است از آنها که دارند و رسم خط او چنان باشد که حرف با هم
متصل باشد و آنکه در حرف آنکه در کما و در نما قرار دهد و در آن حرف است
و شبی از شب یا مائده حضرت عیسی علیه السلام و آنکه در آنجا را بجهت عیسی علیه السلام
بطوریکه را رها و بگوید و بشود و در آنجا کلمه زید است و حال آنکه در آنجا
حکایات است و با آنکه در آنجا حکایات نیز کلمه است و نام زید است و چه عجیب و غریب
آنکه خداوند فرماید و کلمه منه اسم تسبیح بکشد از حکایات خداوند سبحان است
برای و امثال ممکن است که همه موجودات خداوند حکایات باشند نهایت خداوند را
قدرت اتم ابداع بر همه روزگار کما مرقوم داشته است که بقدر توانا کون و کون
مختلف و از ما و استعداد است پس آنکه کلمه است از نماز و نوریه مقصود است و در آنجا

هر روز که عالیشان است و مراد ایشان و همه مخصوص و مملوک خداست و در آن
 از استر و ناباش خود در گذشت همه معطلات با او معاند با خدایت و جمع نواب است
 بخدا برین فضا و مندیج در این نیست شد که آنکه نام رب العالمین یعنی ملائکه بر او
 عظیم است و چون از بار خدایت قدرت و قوت او قدرت و قوت خدایت و قوت
 و ظهور او نور و ظهور خدایت و جمال و جمال او جمال و جمال خدایت و کتار و کتار او
 و کتار خدایت زیرا که بخت و صفات و آنچه از اوست و با اوست مخصوص و مملوک خدایت
 و همه بر این حد بلا حظ است یعنی از بار که یک خداوند فزونی که در او و در هر یک
 آن در لید و احمد و خود هر بلا حظ است و این خط که در آن خط که محمد و نبی که در هر یک
 احمد و در الارض محمد و غیر اسم من در عالم غیب و مقام احدی است و در عالم ظاهر و مقام
 محمد و فضیل این فقرات که عوام نباید بجا آمدند و هر یک که خداوند او را در
 و قهر ایجاد و کتار و بخت کردند و ان سوز مبار که بر طبع لایق خواندند که بجا آورد
 ظاهر شد و احمد و صورت خاتم سلوات الله علیه و غیر در مقام فرق دانا و دانا
 جمیع همه انصورت محمد و نبی که فرمودند اول محمد و اخرا محمد و او سلطان محمد و کتار محمد
 و همه بر این حد که او را ان حد و شمار خداوند و مخصوص و مملوک خداوند است که فریاد و کتار
 رب العالمین و اما الله عظیم اسم و خدایت و اسم است از بار که در آنکه مستجمع همه است
 از زمان

از صفات قدس و پاک خداوند صفات اضافی و خلق تعصید این صفات در مرتبه
 مآل الله برانهم خاصه در کتاب خطاب است و العلوم بغير منزه است و مکرر خواهد
 جریع نماید و مراد از این صفات ذات ظاهر خداوند است ذات اسم و رسم و بزرگوار
 چنانکه ذات خفی خداوند بالا از اسم و رسم و بزرگوار صفات و علامات است چنانکه حضرت
 سلام علیه فرماید کمال التوحید فی الصفات منزهه کما فی الصفات فی الوصف
 کما فی وصف الصفات منزهه و صفه قدر فرنی و غیره قدر نشاء و منزهه قدر نشاء و غیره
 قدر جمیع کمال التوحید فی صفات منزهه است بجهت شهادت هر صفت باینکه غیر از صفات
 پس مکرر خدا را وصف نماید و را فریب خسته و مکرر او را فریب سازد و او را مکرر نماید
 و مکرر او را مکرر نماید و او را مکرر نماید و او را مکرر نماید و او را مکرر نماید
 ذات ذات ظاهر حضرت و مراد از ذات الاله ذات الاله ذات الاله
 انهم است که در شداید و مراجع جریع خلق و التجانیات با او است که سر تکلیف و فرا
 او میسر نماید و از وصف او عاجز نشدند و حضرت صادق سلام علیه فرماید
 الف الف لا تعجزها خداوند است بر خلق خداوند از تعظیم بولایت الهیه و السلام الزا
 خداوند است خلق خفی و بولایت الهیه و تمام هوای و عزال است از مکرر که
 ما الهیه است نماید و اما رب العالمین غیر منزه و عالمیان و موافق حدیث حضرت

البیتا ایاهم ثم ان علینا حسب بهم و لیس میراث السموات والارض و لکن لکم العجا الکبیر
 نماز گذار خدا را بشمار خلاق و ستودنی و فضل و عدل او را بشمار و نعمه و کفایت و ملامت
 او را دریافت خاص و خاص مکرر و زبان حال و حال میگوید ایانک نعبد و ایانک نستعین
 یعنی تو را عبادت می کنیم و از تو استعانت میجویم و مراد از این عبودیت همه مراتب است
 و نماز یکی از انواع عبودیت است و نماز عبودیت همه مراتب و حالات و صفات و غیره
 حالات باید سه تن باشد مجرب و معرب و معرب یعنی خطاب مجرب و معرب یعنی خطاب مجرب و معرب
 که معرب خلق و معرب فعل و معرب مالک و معرب جزایات و مالک یعنی همه صفات خداوند
 عبادت نباید که در از هر جنس استعانت باشد شایسته و عبودیت عبودیت و عبودیت
 عبودیت آنست که او را افریده باشند و عبودیت آنست که مطیع او شوند و عبودیت
 موافق خبر جوهر است که خفقت و کز آن ربوبیت است و هر که خدمت کند نفی یافت و هر که
 معبود خداوند فرمود و مراد از این خداوند ربانیت است که خداوند بگوید که هر که بگوید که
 و بار عبودیت عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت و عبودیت
 شرعی و مراد از کون است بر سر و عبودیت یعنی کسی که خداوند با او مصلحت باشد و عبودیت
 شده باشد و عبودیت آنست که در احکام حلال و حرام شکی نکند و اما استغنیای
 این معانی همه معانی یکدیگر معانی است که ملک عالم است مثل آنکه قورم معنی خست و خست

بهار با حیات و بکر بر آید و اگر معنی اعانت کنند بقدرت و حرکت نماید و معنی
 دیگر آن است که و سبکتر نماید و حال آنکه قوه الی زیر دست تیر افروز و طار از دست
 اعانت خداوند چنان است که قوه نور در طاعت و قدر از نور باشد و خداوند کمک
 باشد بلکه نور قوه و قوه و توفیق نور از عنایت خداوند است و اعانت خداوند نفیست
 اسباب قیام و قضا و نفیست پس که چه عرض کردم و چه مقدم مقام عبادت است و محل
 استعانت گویند و گویند که ابدان الله است تقیم را بهایت فرما بهایت و بهایت
 نایب و مراد از این نایب نایب بدان صفت است و نایب را از این نایب و نایب را از این نایب
 و راه در این نایب است و نایب را که بقضا است اعانت و اعانت سابق در هر کار که
 قدم میزند محتاج معین است و میر و لالت و در این نایب را از این نایب و نایب را از این نایب
 ناکس است که معیت او ممکن باشد و این معیت بهایت است و نایب را از این نایب و نایب را از این نایب
 بخاست و نایب که خداوند فرماید انما انت منذر و کلام قوم و کلام و نایب را از این نایب
 جامع است استقامت الله الهیة و طلب هدایت از خداوند به هدایت و هدایت
 را بخاست و الله ذات خداوند قرآن و دیده سخن او را قرآن شنید پس نایب را از این نایب
 طلب میکند خداوند را بهر حال بر آید بهایت فرما و از بار خداوند است
 و اثر از این نایب و نایب را از این نایب و نایب را از این نایب و نایب را از این نایب

لهذا اینج سوره نازل گردانید که اگر آنرا توحید ببرد و در گردن و از نوهاست باطل خود
 باز استند و مراتب توحید پنج است مقام ذات و هویت و الوهیت و احدیت
 و احدیت و همه این مراتب را خداوند در این حکایت مختصر جمیع فرموده است و پنج
 اما الله بر اتم این مراتب که در بسیار از مقامات شرح فرموده اند و در هر یک جمیع
 و اگر شرح این مراتب محتاج بر بطاقال و خال از به حال نبود در این مختصر غرض کرد
 و افهم ان فوق مشاعروا هم است و اما فی سبع و در کتب و وجود است که منزله است
 عظیم و اعلا فرمود و بعد از سبع گفت و سبع اختصاص که جان الله را در یک لاله
 الا الله و بعد از تیر سبع است و سبع بعد از همه بالاتر است و مراد است که خداوند را بعد
 خداست و سبع و در طبع مراد از خدا و بعد از مبارک خاتم انبیاء صلوات الله علیه و آله
 و باین اعتبار سبع بعد از یک پیکار و قدس خداوند را بگویم طهر و جوهر و خاتم صلوات
 الله علیه و آله و مراد از خدا را بپیکار و قدس ان بزرگوار و نصف این صفت که دیگر
 و شرح عظیم و علو در کتب مشایخ ما اما الله بر اتم بسیار است اگر خواهم جمیع کن و علو
 از عظمت بالاتر است و مظهر این صفت و جوهر مبارک بی و و بی است و اما
 شهد بعد از سجود و جلوس بعد از سجود و تیر که حیات بعد از موت و بعد از ان بعد
 قدان است و از فوقات شهد نیز از آنچه سابق عرض شد واقع و بیان و اما
 سلام

و اما سلام بهتر که خدا حافظ از حضرت سلطان و استرخاص از ان استان
 و رسم عرب اینج است که هنگام وداع سلام می گویند و سلام اول بر پادشاه و بی
 و اما ان و مقصود این جان است و سلام جویم حضرت و یا علیه السلام و آله
 اظهار رسادات خیر است و سلام سیم بر حفظه و خدام و حجاب یا که حضرت
 سلطان و راقان ان استان است و سلام از نسیم است و رحمت و فیض خداوند
 و عطار الهی است چنانکه گذشت برکت زیاده و وفراش در مال و جان و قدر
 و مقام و ملک و شرف است و چون سخن باین جا رسید فرمود پس ادر و حال
 تفصیل نماند لهذا او فرمود اینج که در نهایت اجمال است بهین جا ختم

سوره ۳۸ نمر رجب اول ۱۲۹۲ برکت

اقامت بنده کائنات در سیه سید عبدالحق بن ابراهیم

خواند التماس دعا دارم ان شاء الله

م م م م م
 م م م م م





1

۱۹۶۷

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God) and "والصلاة والسلام على من لا نبي بعده" (And the prayer and peace be upon the one who has no prophet after him).

Handwritten text in Devanagari script, likely a signature or name, written diagonally across the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, written on aged, yellowed paper. The text is arranged in several lines, some of which are crossed out or heavily scribbled over. The visible text includes:

- Top line: *Handwritten text, possibly a header or title.*
- Second line: *Handwritten text, possibly a date or location.*
- Third line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Fourth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Fifth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Sixth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Seventh line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Eighth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Ninth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Tenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Eleventh line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twelfth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Thirteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Fourteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Fifteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Sixteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Seventeenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Eighteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Nineteenth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twentieth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-first line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-second line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-third line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-fourth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-fifth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-sixth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-seventh line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-eighth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Twenty-ninth line: *Handwritten text, possibly a list item.*
- Thirtieth line: *Handwritten text, possibly a list item.*